ضمیمه کتاب و داستان روزنامه جام‌جم
سه‌شنبه ۲۵ آذر ۹۹ • شماره ۹۹

شاخ سخن

مروری بر چند نمونه برادرکشی در شاهنامه فردوسی - ۲

میان برادر به دو نیم کرد

نفیسه‌سادات موسوی
شاعر

پیشینه برادرکشی به ماجرای هابیل و قابیل می‌رسد. ادبیات کهن بارها این موضوع را به تصویر کشیده و عنصر مشترک تمام برادرکشی‌های ادبی، مواجهه خیر و شر بوده و همواره برادری که نماد خیر است به دست برادری که نماد شر است کشته می‌شود. میان داستان‌های پرفرازونشیب شاهنامه با سه برادرکشی معروف مواجه می‌شویم که در شماره قبل یکی از آنها را با هم مرور کردیم و در این شماره مورد دیگری را مرور می‌کنیم:

۲.اغریرث و افراسیاب

بعد از مرگ منوچهر، پادشاه ایران، نوه ایرج (که انتقام خون پدربزرگش را از برادرانش سلم و تور گرفته بود) پادشاهی ایران به پسرش نوذر رسید که از همان ابتدای پادشاهی خودش را ضعیف و بی‌لیاقت نشان داد. در همان زمان نوه تور، پشنگ، پادشاه توران بود. وقتی از شرایط نوذر و عدم مقبولیتش بین بزرگان و پهلوانان ایران باخبر شد، بزرگان و پهلوانان توران را جمع کرد و از آنها خواست برای کین‌خواهی به ایران حمله کنند. پسرش افراسیاب داوطلب فرماندهی لشکر توران برای حمله به ایران شد و در همان دربار و در حضور بزرگان و پهلوانان شروع به رجزخوانی و تعریف از خودش کرد:

«که شایسته جنگ شیران منم
هماورد سالار ایران منم»

پشنگ وقتی با اعلام آمادگی و عطش خونریزی افراسیاب مواجه شد دستور حمله به ایران در اسرع وقت را صادر کرد.

وقتی برادر افراسیاب، که فردوسی از همان ابتدا از او با عنوان «اغریرث رهنمای» یاد می‌کند تا خردمند بودنش را به مخاطب بفهماند، از این تصمیم باخبر می‌شود به کاخ پدر می‌رود و سعی می‌کند او را از این تصمیم منصرف کند. به او می‌گوید درست است که منوچهر مرده، ولی سام فرمانده سپاه ایران است و از طرفی پهلوانانی که تور و سلم را شکست دادند هنوز در قید حیات هستند. پدر خودت، زادشم، هم هرگز این اشتباه را نکرد که به ایران حمله کند و باعث رقم خوردن شر شود؛ تو همین کار را نکن! پشنگ با طعنه‌ای به اغریرث، نصیحت او را رد می‌کند:

«نبیره که کین کیا را نجست
سزد گر نخوانی نژادش درست»

القصه، توران به ایران لشکرکشی می‌کند و این وسط با اتفاق عجیبی مواجه می‌شویم. ناگهان خبر می‌رسد که سام از دنیا رفته است و زال هم مشغول سوگواری اوست. یعنی نه‌تنها سام بلکه، زال هم در این نبرد حضور ندارد و نوذر هم که پادشاه قابل اتکایی نیست. به مجموع این دلایل، قلب سپاه ایران فرو می‌ریزد. از طرفی نوذر وقتی متوجه شکست نزدیک پیش‌رو می‌شود، پسرانش، توس و گستهم، را مامور می‌کند که زن و بچه‌ها را بردارند و به سمت جنوب فرار کنند تا بعد از شکست، آنها اسیر دست دشمن نشوند.

در ادامه جنگ به شکلی پیش می‌رود که هر دو سردار چپ‌وراست سپاه ایران کشته می‌شوند و بقیه پهلوانان و لشکریان به همراه نوذر وادار به عقب‌نشینی و پناه گرفتن در یک قلعه می‌شوند. افراسیاب به «بارمان» دستور می‌دهد به تعقیب حرمسرای ایرانیان که فرار کرده‌اند برود.

«قارن» و چند پهلوان ایرانی از شنیدن این خبر خونشان به جوش می‌آید و بدون توجه به دستور در قلعه ماندن نوذر، راه می‌افتند تا به‌دنبال آنها بروند و مانع از رسیدن‌شان به زن و بچه‌ها بشوند. نوذر از این کار قارن عصبانی می‌شود و با بقیه پهلوانان دنبال قارن راهی می‌شود تا او را توبیخ کند.

افراسیاب هم متوجه این مساله می‌شود و به‌دنبال نوذر می‌رود و موفق می‌شود پادشاه ایران را با چند نفر از پهلوانان یک‌جا اسیر کند.

این وسط خبر می‌رسد قارن به بارمان رسیده و او را کشته است. افراسیاب هم پسر بارمان، ویسه، را به خونخواهی پدرش می‌فرستد.

در همان زمان تعدادی از پهلوانان لشکر افراسیاب به سرکردگی «خزروان» و «شماساس» سراغ زال رفته بودند که زال، خزروان را با یک ضربه کشت و شماساس شکست خورده و تحقیر شده فرار کرد.

خبر این شکست‌ها و کشته‌شدن‌ها که به افراسیاب رسید، از عصبانیت فورا نوذر را کشت و می‌خواست سراغ بقیه پهلوانان اسیر ایرانی برود و آنها را هم بکشد که اغریرث، مانع او شد و به او گفت اسیرکشی غلط و ناپسند است؛ اینها را به من بده، می‌برم و در ساری زندانی‌شان می‌کنم.

افراسیاب این اجازه را می‌دهد و اسیران را به همراهی اغریرث راهی ساری می‌کند. میان راه بودند که متوجه می‌شوند زال می‌خواهد برای انتقام از افراسیاب بیاید. پهلوانان ایرانی ترسیدند که افراسیاب با شنیدن این خبر از تصمیمش منصرف شده و بخواهد آنها را به قتل برساند. برای همین از اغریرث خواهش کردند که مانع خون‌ریزی بیشتر شود. او هم قبول کرد که اگر زال واقعا تا ساری آمد آنها را آزاد کند. پیکی هم این خبر را به زال رساند و زال هم «کشواد» را فرستاد تا اسیران را تحویل بگیرد.

«چو کشواد فرخ به ساری رسید
پدید آمد آن بندها را کلید»

اغریرث قولش را عملی کرد و برای جلوگیری از کشتار ناجوانمردانه پهلوانان به دست افراسیاب، آنها را آزاد کرد. وقتی اغریرث پیش افراسیاب برگشت، برادرش از کاری که کرده بود مطلع شد و شروع به سرزنش کردن او کرد. اغریرث سعی کرد با خردمندی پاسخش را بدهد:

«هر آنکس کت آید به بد دسترس
ز یزدان بترس و مکن بد به کس»

اما افراسیاب که خشمگین بود، بدون توجه به حرف‌های برادرش او را کشت:

«میان برادر به دو نیم کرد
چنان سنگدل ناهشیوار مرد»

[جالب اینجاست که وقتی خبر کشته‌شدن اغریرث به زال رسید، زال به‌شدت ناراحت شد و تصمیم گرفت تا کین‌خواهی اغریرث را هم از افراسیاب بکند!]

ادامه دارد...

چنین حکایت کنند

خوکردگی بتر از عاشقی است

زینب مرتضایی‌فرد
نویسنده

کلیله‌ودمنه از کتاب‌های پرماجرایی است که در ادبیات فارسی است، کتابی که اصل آن برگرفته از روایت‌های هندی کتاب پنجه تنتره است و برزویه حکیم در عصر ساسانی آن را به فارسی میانه نوشته، نامش را هم گذاشته کلیلگ و دمنگ. این کتاب که امروزه اصلش را در دسترس نداریم، بعدها توسط ابن‌مقفع به عربی نوشته شده و بعد هم در قرن ششم یکی از وزیران دربار غزنوی به نام نصرا... منشی آن را به فارسی برگردانده است.

همان‌طور که بارها شنیده‌ایم کتاب پر از داستان‌های تمثیلی است که حیوانات در آن نقش اصلی را بازی می‌کنند. می‌رویم سراغ حکایت کوتاهی که در باب الاسد و الثور آمده، از نتایج مشورت با نااهل می‌گوید و عبارت جذابی دارد که آن را گذاشته‌ایم تیتر مطلب، بخوانید و فکر کنید یک داستانک امروزی است. مگر نیست؟

«غوکی (قورباغه) در جوار ماری وطن داشت. هرگاه که بچه کردی، مار بخوردی. و او بر پنج‌پایکی (خرچنگ) دوستی داشت. به نزدیک او رفت و گفت: «ای بذاذر (برادر) کار مرا تدبیری اندیش که مرا خصمِ قوی و دشمنِ مستولی پیدا آمده است. نه با او مقاومت می‌توان کرد و نه از اینجا تحویل (جابجا شد) که موضع خوش و بُقعَتِ نَزه (جای خوش و خرم) است.»

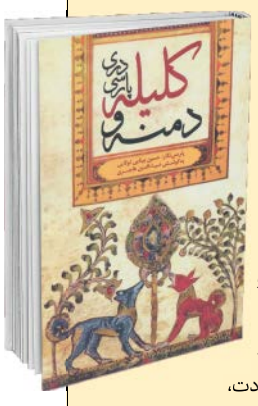

پنج‌پایک گفت: «با دشمنِ غالبِ توانا جز به مکر دست نتوان یافت، و فلان جای، یکی راسوست. یکی، ماهی‌ای چند بگیر و بکش و پیش سوراخِ راسو تا جایگاهِ مار می‌افکن، تا راسو یکان‌یکان می‌خورد. چون به مار رسید، تو را از جور او بازرهاند.»

غوک بدین حیلت مار را هلاک کرد. روزی چند بر آن گذشت. راسو را عادت، بازخواست (برگشت) که خوکردگی (عادت) بتر (بدتر) از عاشقی است. بار دیگر هم به طلبِ ماهی بر آن سمت می‌رفت. ماهی نیافت. غوک را با بچگان، جمله بخورد!

سند فاکتور فروش و برگ سبز خودروی **اموی‌ام** تیپ **H315**، مدل **۹۶**، به‌رنگ **سفید**، به‌شماره موتور **MVM477FJAH065126**، شماره شاسی **NATFBAMD9H1053929** و پلاک انتظامی **۷۶۰۶۷۶-ایران۱۵** به‌نام **علی زارعی** مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط است.

برگ سبز سواری **هاچ بک دانگ فنگ** **H30TU5-A**، مدل **۱۳۹۵**، رنگ **مشکی متالیک**، شماره موتور **FA173B0006259**، شماره شاسی **NAAE4CFZ5GX011677** و شماره پلاک **۳۳۷ق۷۷-ایران۴۶** به‌نام **نیما خیری‌چهارده** مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

برگ سبز سواری **هاچ‌بک اموی‌ام H NEW۳۱۵**، مدل **۱۳۹۵**، رنگ **سفید روغنی**، شماره موتور **MVM477FJAG052005**، شماره شاسی **NATFBAMD8G1040667**، شماره پلاک **۲۶۷ق۹۱-ایران۴۶** به‌نام **مریم شیخ چوکامی** مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.